

ارزیابی تفاسیر و روشهای تفسیری

ارزیابی تفاسیر و روشهای تفسیری

حبیب الرحمن قهستانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيرا والصلاة والسلام على محمد بن عبد الله ارسله ربه شاهداً ومبشراً ونذيراً وداعياً إلى الله باذنه وسراجاً منيراً وعلى آله واصحابه والسالكين سبيله والداعين بدعوته إلى يوم الدين.

قال الحكيم في كتابه الكريم ﴿كَتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (سورة ص : 29).

اما بعد: تكليف مسلمين و بخصوص علما و دانشمندان اسلامي در اين مرحله توجه جدي در آموختن و آموزاندن كلام الهي براي جميع اقشار ملت اسلامي است تا باشد كه مسلمانان در بازگشت و رجوع به قرآن دوباره به مجد و عظمت ديرينه شان دست يابند مقاله اي كه حقيير در صدد نوشتن آن هستم رساله اي است تحت عنوان «ارزیابی تفاسیر و روشهای تفسیری» گرچه حقيير از سواد علمي و توشه آنچناني برخوردار

نیستیم که بتوانیم تفاسیر دانشمندان بزرگ اسلامی را ارزیابی کنیم، ولی اولاً آنچه در این رساله می خوانید چکیده ای است از کتب دیگران، و ثانیاً در خواست

—(160)—

کنفرانس وحدت اسلامی تهران و معرفی حوزه علمیه احناف خواف خراسان، این جانب را به نوشتن این مقاله وادار نمود.

سیر تحول تفسیر و تفاسیری که بر قرآن کریم نوشته شده است، از خود، تاریخ جداگانه و مفصلی دارد.

صاحب کشف الطنون تفاسیر زیادی را برای قرآن نقل نموده و نام آنها را برده که بالغ بر سیصد تفسیر می شود. به هر صورت از آن جا که عظمت و برتری و شرف کلام خداوندی با این علم بیشتر تجلی می نماید، روی این بیان مسلمین از صدر اسلام تاکنون در زمینه مباحث مربوط به قرآن و بخصوص در تفسیر آن مطالعات عمیق و تحقیقات گسترده ای نموده اند، چنانکه کتابهای بی شماری در علوم قرآنی و تفسیر تألیف شده است که همگی در خور توجه و شایان دقت و مطالعه می باشد. تفسیر قرآن کریم در طی چهارده قرن اسلامی، دوره ها و روشهای مختلفی به خود دیده است که از مراحل ابتدایی شروع و امروز تدریجاً از خود ضوابط و قواعدی دارد و بصورت علمی در آمده که در میان سایر علوم اسلامی موقعیتی بلند مرتبه یافته و دارای مبانی و اصول کلی و عمیق می باشد. تفسیر، علمی است که به وسیله آن فهم کتاب منزل خداوندی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و بیان مفاهیم و استخراج احکام و حکمتهای آیات آن با استمدادی که از علم لغت، نحو، صرف، بیان، اصول فقه و قرائت و غیره می شود، شناخته می گردد. با توجه به شواهد تاریخی و احادیثی که در این مورد آمده می توان گفت: نخستین مفسر و شارح قرآن کریم خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و پس از آن اصحاب و تابعین و... تفسیر از ابتدا تا به امروز مراحل و روشهای مختلفی به خود دیده که باید مورد مطالعه قرار گیرد لذا آنچه در این رساله می خوانید خلاصه ای است از این مطالب.

—(161)—

تفسیر قرآن به غیر لغت عرب

چون در این مجموعه آیات قرآن به فارسی ترجمه شده و تفاسیر زیادی بغیر لغت عرب می باشد، لازم است

توضیحات مختصری در این مورد داده شود. لذا قبلاً به معنای ترجمه و اقسام آن اشاره می‌کنیم. ترجمه در لغت به دو معنا آمده است. اول: نقل کلام از لغتی به لغت دیگر بدون بیان معنای اصلی کلمه. در این مورد به جای هر يك از لغات اصلی لغات مشابه در زبان دیگر قرار می‌گیرد و ردیف آن حفظ می‌گردد.

دوم: تفسیر کلام و بیان معنای آن به لغت دیگر. بنابراین ترجمه بر دو قسم است:

1 - ترجمه حرفی 2 - ترجمه تفسیری یا معنوی. ترجمه حرفی، نقل کلام است از لغتی به لغت دیگر با مراعات نظم و ترتیب کلمات و محافظت تمام معنای کلامی که ترجمه می‌شود.

ترجمه تفسیری؛ عبارت است از شرح کلام و بیان معنای آن به لغت دیگر بدون مراعات نظم و ترتیب کلام اصلی و بدون محافظت تمام معنای مراد از آن.

ترجمه حرفی قرآن

ترجمه حرفی قرآن ممکن است ترجمه به مثل باشد، یا ترجمه به غیر مثل. ترجمه به مثل، عبارت است از برگرداندن نظم قرآن به لغت دیگر بطوری که مفردات ترجمه به جای مفردات اصل قرار گیرد و اسلوب ترجمه به جای اسلوب اصل «طابق النعل بالنعل» قرار گیرد تا ترجمه، نظم اصل را از لحاظ معنای توأم با کیفیات بلاغت آن و نیز احکام شرعی را شامل باشد. این ترجمه در کتاب خدا ممکن نیست، زیرا قرآن برای دو هدف اصلی نازل شده است.

-(162)-

هدف اول: دلالت بر صدق گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که قرآن را از طرف خدا آورده و نمی‌توان سوره و یا حتی آیه ای را به مثل آن آورد.

هدف دوم: هدایت مردم در آنچه صلاح دنیا و آخرت آنها در آن باشد.

اما هدف اول: که دلالت بر صدق گفتار پیامبر می کند به اتفاق آرا غیر ممکن است.

زیرا در هر جمله قرآن اعجاز است و این اعجاز در تمام آیات به علت خواص بلاغت و مفتضیات معنا وجود دارد و نقل آن به لغت دیگر ممکن نیست. لذا اگر قرآن ترجمه حرفی بشود، خواص بلاغیه آن ضایع می شود و از درجه معجزه نازل گشته و در ردیف کارهای بشری قرار می گیرد و این هدف بزرگ که قرآن برای آن بر پیغمبر نازل شده فوت می گردد.

و اما هدف دوم: به استنباط احکام و ارشادهای قرآنی بستگی دارد که تفاهم در بعضی از معانی اصل بین عموم مشترک است و به هر زبانی می توان آن را بیان کرد و ترجمه این نوع از معانی و استفاده از احکام آن ممکن می باشد ولی بعضی احکام و ارشادات از معانی ثانوی استنباط می شود که در استنباطات مفسرین زیاد دیده می شود.

بنابراین در ترجمه حرفی اگر حفظ معانی اولیه ممکن باشد، حفظ معانی ثانوی آن غیر ممکن است. از آنچه گذشت دانسته شد که ترجمه حرفی قرآن به قسمی که شامل کلیه هدفهای آن باشد، امکان ندارد زیرا غرض اول از نزول که اعجاز است تأمین نمی شود و قسمتی هم از غرض دوم یعنی معانی ثانویه فوت می شود. ترجمه حرفی تعبیر، مثل این است که از ترجمه نظم قرآن (حذواً بحذو) بقدر طاقت مترجم و آنچه لغت وسعت داشته باشد، این امر اگر در کلام بشر جائز باشد، در کلام خدا درست نیست زیرا مترجم نظم قرآن را به هم می زند و در معنای آن اخلال وارد می کند و گاهی منجر

—(163)—

به سوء تفاهماتی می شود که باعث هتک حرمت قرآن می گردد.

ترجمه حرفی تفسیر قرآن نیست

پس از آن که هر دو قسم ترجمه حرفی قرآن روشن شد و معلوم شد که ترجمه حرفی بمثل ممکن نیست و ترجمه حرفی بغیر مثل هم ولو ممکن باشد یا جائز نیست و اگر جائز باشد ناقص می باشد که گاهی ممکن است به هتک حرمت بینجامد، این سؤال باقی می ماند که دو قسم ترجمه مذکور، آیا تفسیر قرآن به غیر لغت عرب

نامیده می‌شود یا نمی‌توان به آن تفسیر اطلاق کرد؟ از آنچه در باره معنای ترجمه حرفی بمثل قرآن گفته شد معلوم می‌شود که آن را نمی‌توان تفسیر به غیر لغت عرب دانست زیرا این ترجمه عبارتی است از هیکل قرآن بذاته ولی صورت آن به اختلاف لغتین مختلف شده یعنی لغتی که از آن ترجمه شده و لغتی که به آن ترجمه می‌شود تغییر کرده و در حقیقت خود قرآن است به زبان دیگر. لذا کسانی که قرآن برای آنها ترجمه می‌شود نیاز به تفسیر آن و بیان اسرار و احکام دارند، چنانچه خود عرب زبانی که قرآن به زبان او نازل شده احتیاج به تفسیر و کشف اسرار و احکامش دارد.

و اما ترجمه حرفی به غیر مثل دانستیم که معنایش ترجمه نظم قرآن (حذواً بحذوئ) بقدر طاقت مترجم و وسعت لغت ترجمه است. لذا آن هم نمی‌تواند تفسیر به غیر لغت باشد، زیرا عبارتی است ناقص و غیر کامل از هیأت قرآن و این ترجمه چیزی نیست مگر تبدیل لفظی به لفظ دیگر بدون این که تمام معانی اصلی را شامل گردد و یا در آن کشف معانی وجود داشته باشد و یا مدلول آن شرح داده شود و مطالب مجمل آن بیان گردد و معانی آن توجیه شده باشد و یا بتوان از آن استنباط احکام نمود و دیگر مواردی که تفسیر متعارف بر آن مشتمل است در آن باشد.

—(164)—

ترجمه تفسیری قرآن

دانستیم که ترجمه تفسیری یا معنوی عبارت است از شرح کلامی و بیان معانی قرآن به لغت دیگر بدون محافظت بر نظم اصل و ترتیب آن و بدون محافظت بر تمام معانی مقصوده از آن؛ به این صورت که معنای اصل را بفهمیم و بعد آن معنا را در نظم ترکیب لغت ترجمه بیاوریم.

ضمناً تا حدودی فرق بین ترجمه حرفی و ترجمه تفسیری را فهمیدیم که برای روشنتر شدن این فرق مثالی می‌آوریم: مثلاً اگر کسی بخواهد آیه: **وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً ۖ اِلٰىٰ عُنُقِكَ ۚ وَ لَا تَبْسُطْ هٰٓهٗنَا كُلَّ ۚ ۙ اَلَيْسَ طَرَفًا لِّعُنُقِكَ ۚ مَلَاوِمًا مَّحْسُورًا** را ترجمه حرفی کند، کلامی می‌آورد که بر نهی از ربط دست به گردن و کشیدن آن، در نهایت کشیدن دلالت دارد و این تعبیر چه بسا در لغت ترجمه معنا و مقصود قرآن را نرساند. بکله مترجم خواهد گفت هیچ عاقلی چنین کاری را که قرآن نهی کرده است، نمی‌کند و حتی ممکن است به این جمله بخندد و آن را مسخره نماید و مقصود خدا را از این تشبیه بلیغ نفهمد اما اگر آن را ترجمه تفسیری کنیم، معنای آن نهی از افراط و تفریط است که به دو صورت شنیع نشان داده می‌شود و انسان از آن متنفر است. به این ترتیب غرض خداوند از این آیه به

سهولت فهمیده می شود و واضح می گردد که چرا ترجمه تفسیری غیر از ترجمه حرفی است.

ولی ترجمه قرآن به ترجمه تفسیری از تفسیر قرآن به غیر لغت عرب جدا نیست؛ منتها اولی مختصر و دومی مفصلتر است و وقتی مسلمین اتفاق نظر دارند و اجماعشان نیز بر این منعقد شده که تفسیر قرآن برای کسانی که اهل تفسیر باشند جایز است. منتها این تفسیر به اندازه طاقت بشر وبدون احاطه به جمیع مقاصد خدا

(165)

می باشد و شکی نیست که ترجمه تفسیری هم در این مقوله می باشد؛ زیرا ترجمه تفسیری مجازی عبارت از تفسیری است به عبارت اصل قرآن و چون تفسیر مشتمل بر بیان معانی اصل و شرح آن می باشد، جایز است که الفاظ و مشکلات آن حل شود و مراد آن بیان گردد و معانی آن تفصیل داده شود و مسائلی که نیاز به توجیه دارد توجیه شود و دلائلی که لازم است تقریر گردد و به طور کلی آنچه مربوط به فهم قرآن و تدبیر در آن است ذکر شود. ترجمه تفسیری نیز مشتمل بر همه اینهاست، زیرا این کار ترجمه تفسیر قرآن است نه ترجمه قرآن، خلاصه چون تمام آنچه در قرآن است جز کسی که آن را به زبان عربی مبین نازل کرده است نمی داند، لذا تفسیر یا ترجمه تفسیری فقط قسمت یا قسمتهایی از آنچه که در قرآن است بیان می کند و در هیچ یک از آن دو تبدیل لفظ و رعایت نظم قرآن به زبان دیگر نشده بلکه نظم قرآن باقی می ماند برای دلالت به تمام آنچه که در قرآن است.

فرق بین تفسیر و ترجمه تفسیری

1 - اختلاف لغتین: لغت تفسیر، لغت اصل است؛ بر خلاف ترجمه تفسیری که به لغت دیگر می باشد.

2 - برای خواننده تفسیر و کسی که آن را می فهمد این امکان وجود دارد که نظم قرآن و دلالت آن را ملاحظه کند و اگر خطایی در آن دید اصلاحش نماید و اگر خودش هم نفهمد، ممکن است دیگری او را آگاه سازد، ولی برای خواننده ترجمه تفسیری چنین خطایی روشن نمی شود، زیرا به نظم و دلالت قرآن واقف نیست و به سهولت قبول می کند که آن ترجمه صحیح است و مراجعه به اصل و مطابقت آن با ترجمه نیز تا وقتی که لغت قرآن را نمی شناسد برای او میسر نیست.

شرایط ترجمه تفسیری

تفسیر قرآن از علومی است که بر امت مسلمان، دانستن آن واجب است و ترجمه تفسیری؛ یعنی قرآن به غیر لغت عرب نیز واجب بلکه مؤکد می باشد، زیرا مصالح مهمه اسلام، مانند تبلیغ معانی قرآن و رساندن هدایت قرآن به مسلمین و غیر مسلمین، که عربی نمی دانند و حمایت از عقیده اسلامی از کید ملحدین و دفاع از قرآن در مقابل گمراهانی که تعبیرات و تفسیرات فاسد از قرآن می کنند و مسلمانان را به ضلالت و گمراهی می کشانند، ایجاب می کند که چنین تفاسیری نوشته شود و مقاصد فوق را تأمین نماید، لذا شرایطی را که مفسر یا مترجم باید داشته باشد این است:

1 - ترجمه باید دارای تمام شرایط تفسیر باشد؛ یعنی باید مترجم از احادیث نبوی مدد گرفته و علوم لغت عربیه و اصول مقرر در شریعت اسلامی را بداند و باید در استحضار معنای اصل بر تفسیر عربی اعتماد داشته و اگر در استحضار معنای قرآن به رأی خود تکیه کرد و یا به تفاسیری که اصول تفسیر در آن رعایت شده اعتماد کند، ترجمه اش درست نیست و نباید آن را قبول کرد.

2 - مترجم باید از میل و عقاید منحرف که قرآن با آن مخالف است، بدور باشد و این شرط در مفسر نیز هست و اگر هر يك از این دو به عقیده فاسد تمایل داشته باشند، به تکفیر آنها منجر خواهد شد لذا هیچ کس نباید طبق هوای نفس خود قرآن را تفسیر نماید.

3 - مترجم باید به هر دو لغت اصل و ترجمه عالم باشد و اسرار آنها را بداند و به کیفیت وضع لغات و اسلوب و دلالت لغات در هر يك از دو زبان آگاه باشد.

4 - اول قرآن را بنویسد بعد تفسیر آن را بیاورد و سپس از روی آن به ترجمه

تفسیری بپردازد تا چنین توهم نشود که این ترجمه حرفی قرآن است. این شروطی بود که مراعات کردن آن برای کسی که قصد تفسیر قرآن به غیر لغت را دارد لازم و ضروری است.

به طور کلی تفسیر قرآن را می توان به سه مرحله تقسیم نمود:

1 - تفسیر در عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و یاران بزرگوارش.

2 - تفسیر در عصر تابعین.

3 - تفسیر در عصر تدوین.

1 - تفسیر در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله و اصحاب رضی الله عنهم

اما تفسیر در عهد پیامبر صلی الله علیه وآله و اصحاب: قرآن بر نبی امّی و قوم امّی نازل شد این قوم جز زبان و قلب چیز دیگری نداشتند و تفکری در آنها وجود نداشت و مقاصد و مذاهب خود را ضرب المثل و وصف و نظایر آن بیان می کردند؛ لذا کلام آنها مشتمل بر حقیقت و مجاز، صریح و کنایه، ایجاز و اطناب بود و بنا بر این سنت الهی در ارسال رسل، قرآن به لغت عربی نازل شد؛ چنانچه خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَايُضِلُّ اللّٰهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ الفاط قرآن اندکی نیز غیر عربی بود که در عرب مستعمل گردید و قرآن نیز با همان اسلوب حقیقت و مجاز صریح و کنایه، ایجاز و اطناب به کار گرفته شد؛ سوای آن که به واسطه معانی مترقی و عمیق خود بر سایر کلامها برتری یافت و از این جهت از فنون آنها متمایز گشت.

فهمیدن پیامبر قرآن را به طور اجمال و یا تفصیل يك امر طبیعی است ولي فهم و درك اصحاب، به طور اجمال بود و براي فهم تفصیلی و شناخت باطن و دقایقش باید به پیامبر صلی الله علیه وآله مراجعه می کردند.

تفاوت اصحاب در فهم قرآن: «اگر به عهد صحابه رضي الله عنهم مراجعه کنیم، می بینیم که همه آنها از نظر فهم معانی قرآن در يك درجه نبودند و این بستگی به تفاوت قوه عقليه و احاطه آنها به قرآن دارد. به طور کلی هیچ يك به تمامی لغات احاطه نداشتند و این هم مهم نیست زیرا غیر از معصوم کسی دیگر بر کلیه لغات آگاهی ندارد و کسی هم نمی تواند ادعا کند که همه افراد امت کل لغات را می دانستند و گواه بر این مطلب گفته ابو عبیده در فضایل انس است که می گوید عمر بن خطاب رضي الله عنه بر روی منبر آیه «وفاکة و ابا» را قرائت کرد و گفت معنای فاکهه را می دانم ولي معنای «اَبًا» چیست؟ سپس با خود فکر کرد و گفت (انَّ هذا لهو التکلف یا عمر) و نیز ابو عبیده از طریق مجاهد از ابن عباس می گوید که ابن عباس گفت نمی دانستم فاطر السموات به چه معناست تا این که دو اعرابی نزد آمدند و درباره (بئر) مجادله داشتند یکی گفت: «انا فطرتها» و دیگری گفت: «انا ابتداتها» آن موقع معنای فاطر را فهمیدم. وقتی عمر و عبداً بن عباس معنای اب و فاطر را ندانند و از دیگران بپرسند، یقیناً باقی صحابه رضي الله عنهم بر معنای اجمالی آیات اکتفا می کردند و اکثراً معانی اجمالی را می دانستند.

و در همین باره این قتیبه می نویسد: عرب در شناخت قرآن و آنچه در قرآن از

—(169)—

غریب و مشابه است مساوی نبودند بلکه بعضی از دیگران برتر بودند.

مآخذهای تفسیر در عصر اصحاب

اصحاب کرام رضي الله عنهم در تفسیر قرآن به چهار مأخذ متوسل می شدند که عبارتند از :

1 - قرآن کریم

2 - پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله

3 - اجتهاد و قوه استنباط.

4 - اهل کتاب از یهود و نصارا

مأخذ اوّل - قرآن کریم:

اگر در قرآن نظر بیندازیم، متوجه می شویم که قرآن مشتمل بر ایجاز و اطناب، اجمال و تفصیل، مطلق و مقید، عام و خاص، موجز و بسیط می باشد؛ لذا اگر کسی می خواهد قرآن را تفسیر نماید، باید اول تمام آیه هایی را که در یک موضوع می باشد، جمع نماید و آنها را با یکدیگر مقایسه کند تا بدینصورت بعضی را به وسیله بعضی دیگر تفسیر نماید که این تفسیر قرآن به قرآن است و خلاصه آن به این قرار است.

الف - شرح موجز به بسط مثل قصه آدم و ابلیس.

ب - حمل مجمل بر مبین مثل تفسیر سوره مؤمن آیه 28.

ج حمل مطلق بر مقید مثل اختلاف حکمین در وقت اتحاد سبب (آیه وضو و تیمم).

د - حمل عام بر خاص.

هـ جمع آیه هایی را که به ظاهر با یکدیگر مختلفند مثل قصه خلقت آدم علیه السلام که

-(170)-

در چندین جا بصورت مختلف آمده، در بعضی آیات «من تراب» در جای «من طین» و «من حمأ مسنون» و «من صلصال» که پس از بررسی همه آنها به مرحلی که بر آدم از خلقت تا نفخ روح گذشته پی می بریم.

و - حمل بعضی قراءات بر بعضی دیگر که توضیحش گنجایش این مقاله را ندارد.

مأخذ دوّم - پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله

مرجع اصحاب برای تفسیر، پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله می باشد. وقتی که بر هر يك از اصحاب آیه ای از قرآن مشکل می آمد، برای تفسیرش به پیامبر مراجعه می نمودند و پیامبر آن را بیان می کردند زیرا طبق آیه قرآن... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّ لَهُمْ وَاذْرَأُونَ وظیفه رسول الله بیان بود که به ذکر چند مثال اکتفا می شود: روایت احمد و ترمذی و دیگران از عدي بن حبان که گفت پیامبر فرمودند: «ان المغضوب عليهم هم اليهود وان الضالين هم النصارى» و یا روایت ابن مسعود که: «قال قال رسول الله الصلوة الوسطى صلاة العصر» و روایت علي عليه السلام: «قال سألت رسول الله عليه وآله عن يوم الحج الاكبر فقال يوم النحر».

مقداری که پیامبر از قرآن برای اصحاب بیان کرده اند:

علما اختلاف دارند که آیا پیامبر کل قرآن را برای اصحاب بیان نموده و یا بعضی از آن را، عده ای می گویند که پیامبر صلّی الله علیه وآله کل معانی قرآن را بیان نمود که ابن تیمیه سردسته این گروه است و بعضی دیگر می گویند که پیامبر جز اندکی برای اصحاب بیان نکردند که خویی و سیوطی سردسته این گروه می باشند و هر کدام دلایلی دارند که از ذکر آن بخاطر اطالة کلام اجتناب می کنیم.

مأخذ سوّم - اجتهاد و قوه استنباط

اصحاب رضي الله عنهم وقتی تفسیر را در قرآن نمی دیدند و اخذ از رسول الله هم

-(171)-

برای آنها میسر نبود به اجتهاد و قوه استنباط و رأی خود متوسل می شدند. ادوات اجتهاد در تفسیر، برای اصحاب عبارت بود از:

1 - شناخت اوضاع و اسرار لغت.

3 - شناخت احوال یهود و نصارا در جزیره العرب در وقت نزول قرآن.

4 - قوه فهم و وسعت ادراك.

اصحاب در معرفت این ادوات و استفاده از آن در يك ردیف نبودند و با یکدیگر تفاوت داشتند. به طور مثال از ابن عباس رضي الله عنه روایت شده که عمر مرادر بزرگان بدر داخل می کرد؛ بعضی از این کار ناراحت بودند و می گفتند که ما نیز فرزندانمانی هما نند و می داریم عمر در پاسخ اشکال آنها گفت: هر آینه او از داناترین شماست و برای اثبات ادعایش همه را جمع کرد که من نیز در جمع آنها بودم و فرمود شما در باره آیه [إِذْ أَجَاءَ نَوْمُ اللَّيْلِ وَالْفَجْرِ] چه می گوید؟ بعضی گفتند که خدا ما را به حمد و استغفار در وقت پیروزی فراخواند؛ بعضی دیگر سکوت کردند. سپس از من سؤال نمودند و من گفتم که این علامت برای اجل پیامبر می باشد آن موقع عمر فرمود که: «لا اعلم منها الا ما تقول» و این داستان خود ثابت می کند که اصحاب در قوه فهم و درك در يك ردیف نبودند.

مأخذ چهارم - اهل کتاب از یهود و نصاری

مأخذ چهارم در عهد صحابه، اهل کتاب از یهود و نصارا بودند به این صورت که قرآن یا تورات و انجیل در بعضی موارد بخصوص قصص انبیاء وجه اشتراك دارد با این فرق که در قرآن جزییات مسائل و قصص به طور کامل بیان نشده و با توجه به این که عقول انسانها به طرف شناخت کامل و همه جانبه مسائل و قصص تمایل دارد، بعضی از

-(172)-

اصحاب برای فهم کامل قصصی که قرآن به همه جوانب آن اشاره نکرده به علمای یهود و نصاری که در دین اسلام داخل شده (عبدالله بن سلام و کعب الاحبار) مراجعه می نمودند و از آنها سؤال می کردند و این مأخذ از اهمیت مأخذ ثلاثه قبل بر خوردار نیست، زیرا در تورات و انجیل تحریف و تبدیل زیادی وارد شده و نمی توان بدان اعتماد نمود.

سیوطی در «الاتقان» اصحابی را که به تفسیر شهرت دارند نام برده که عبارتند از:

خلفای راشدین، ابن مسعود، ابن عباس، ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابو موسی اشعری، عبداﷻ بن زبیر،
وتعدادی دیگر از اصحاب نیز از تفسیر بحث نموده اند که اسامی آنها از این قرار است.

انس بن مالک، ابی هریره، عبداﷻ بن عمر، جابر بن عبداﷻ، عبداﷻ بن عمرو بن عاص - وعایشه - اما به
دلیل این که آنچه از ایشان در باره تفسیر نقل شده خیلی کم است، در زمره مفسرین مشهور گروه اول به
شمار نیامدند. حتی ده نفر اول که جزو مشهورترین بودند نیز با یکدیگر تفاوت دارند.

ابو بکر و عمر و عثمان مقدار کمی از تفسیر از ایشان وارد شده زیرا اولاً از دیگران زودتر وفات
کرده اند و ثانیاً به مسائل مهم خلافت و فتوحات اسلامی مشغول بوده اند. از بین خلفای راشدین حضرت
علی بن ابی طالب علیه السلام روایت بیشتری در تفسیر دارند چون اولاً ایشان از زمان وفات رسول اﷺ
صلّی علیه وآله تا انتهای خلافت عثمان به امر خلافت مشغول نبودند و ثانیاً وفات و شهادت ایشان تا
زمانی که احتیاج مردم به کسی که برای آنها قرآن را تفسیر نماید به تأخیر افتاد. و اما روشهای
تفسیری اصحاب،

-(173)-

در جه علمی، اسباب نبوغ، نبوغ عملی به مرتبه اجتهاد، طرق روایت، اعتراض مخالفین و جواب اصحاب و
آثار به جامانده در تفسیر از ایشان خود مقاله ای جداگانه می خواهد.

تفسیر مأثور از صحابه چون در زمان وحی بوده اند، آنچه مستقیماً از پیامبر اکرم صلّی علیه وآله

نقل کرده اند، مورد اعتماد است و در حکم مرفوع می باشد و مثل این است که از پیامبر روایت شده و آنچه اجتهاد از هر طریق دیگر بوده جائز الخطاست و در حکم موقوف است. به طور خلاصه این نتیجه را می توان گرفت:

1 - تفسیر صحابی وقتی که به اسباب نزول وحی برگردد و رأی در آن دخالت نکند در حکم مرفوع است ولی اگر رأی در آن مجالی داشته باشد در حکم موقوف است.

2 - آنچه در حکم مرفوع می باشد ردّش اتفاقاً جائز نیست.

3 - تفسیری که در حکم موقوف باشد، علما در این باره نظریات مختلفی دارند.

بعضی می گویند موقوف بر صحابی از تفسیر، اخذش واجب نیست و آن تا موقعی است که حدیث رفع نشده و معلوم می شود که اجتهاد کرده و در اجتهاد نیز خطا وجود دارد.

عده دیگری معتقدند که اخذ موقوف بر صحابه واجب است زیرا ظنّ سماع از رسول اﷺ صلاّی اﷺ علیه و آله در آن می رود و اگر بالفرض به رأی خود تفسیر کنند، رأی آنها صواب است زیرا اصحاب داناترین مردم به کتاب خدایند، اهل لغتند و از صحبت و تخلق به اخلاق رسول اکرم صلاّی اﷺ علیه و آله برخوردارند.

فصل چهارم - ممیزات تفسیر در این مرحله

امتیازات تفسیر در این مرحله به قرار ذیل می باشد:

-(174)-

اول: قرآن به طور کامل تفسیر نشده بلکه قسمتی از قرآن که فهم آن مشکل بوده تفسیر گردیده.

دوم: اختلاف مفسرین اکثراً در فهم معانی بوده است.

سوم: غالباً به معانی اجمالی اکتفا می‌شده و در عین حال خود را ملزم به فهم معانی تفصیلی نمی‌کردند.

چهارم: اقتصار بر توضیح معنای لغوی به نحوی که با الفاظ مختصر بتوان آن را فهمید.

پنجم: احکام فقهی بندرت از آیات قرآنی استنباط شد و مذاهب مختلف در آن نقشی نداشت چون در عقیده با یکدیگر اتحاد داشتند و اختلاف مذهب بعد از اصحاب شروع شد.

ششم: چیزی به عنوان تفسیر نوشته نشد زیرا نوشتن تفسیر را قرآن ثانی می‌دانستند.

هفتم: تفسیر در این مرحله شکل حدیث به خود گرفت بلکه جزء یا فرعی از حدیث بود و شکل منظمی به خود نگرفت و تفسیرات به طور منثور برای آیات متفرقه بود، مثل حدیث صلوة، حدیث جهاد، حدیث ارث و غیره.

2 - تفسیر در عصر تابعین

فصل اول:

ابتدای این مرحله از عصر تابعین یعنی شاگردان صحابه شروع می‌شود.

-(175)-

مصادر تفسیر در عصر تابعین

مآخذ تفسیر در این دوره عبارت است از:

1 - قرآن مجید.

2 - روایات صحابه کرام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله .

3 - روایات صحابه در تفسیر خود صحابه .

4 - روایات اهل کتاب که در کتب آنها آمده است.

5 - اجتهاد در نظر در قرآن که از طرف تابعین بیان شده.

مدارس تفسیر در عصر تابعین

مدارس مشهور تفسیر که تعداد بسیاری از تابعین از مفسرین مشهور صحابه تلمذ نمودند عبارتند از:

الف - مدرسه تفسیر در مکه مکرمه که عبدالله بن عباس آن را پایه گذاری کرد و تابعین در کنار درسش می نشستند و ابن عباس قرآن را برای آنها تفسیر می نمود و مشکلات آن را حل می کرد و مشهورترین شاگردان عبدالله بن عباس در مکه به این شرح می باشند. سعید بن جبیر، مجاهد بن جبر، عکرمه مولی ابن عباس، طاووس بن کیسان و عطاء بن ابی رباح.

ب - مدرسه تفسیر در مدینه منوره که ابی بن کعب آن را تأسیس کرد. اهم رجال آن عبارت بودند از: زید بن اسلم، ابو العالیه، محمد بن کعب القرظی. اینها کسانی هستند که مستقیماً از ابی بن کعب اخذ نمودند.

ج - مدرسه تفسیر در عراق، که عبدالله بن مسعود آن را برپا نمود و در عراق اصحاب دیگری نیز بودند که اهل عراق تفسیر را از آنها اخذ می کردند اما به دلیل این که عبدالله بن مسعود استاد اول این مدرسه بود و در تفسیر از دیگران مشهورتر و

-(176)-

روایت زیادی از وی نقل شده، بدین جهت این مدرسه به اسم وی به ثبت رسیده است.

مهمترین رجال مدرسه عبارت بودند از: علقمة بن قیس، مسروق، اسود بن یزید، مره همدانی، عامر شعبی، حسن بصری، قتادة بن دعامة السدوسی.

فصل دوّم - ارزش تفسیر مأثور از تابعین

علما در مراجعه به تفسیر تابعین و اخذ اقوال آنها اختلاف نظر دارند، زیرا تابعین مستقیماً از رسول ﷺ علیه و آله مطالب را اخذ نکرده اند و در زمان وحی هم نبوده اند.

از امام احمد حنبل دو روایت در این باره نقل شده یکی به قبول و دیگری به عدم قبول تفسیر تابعین. ابن عقیل و شعبه معتقدند که تفسیر تابعی مورد قبول نیست و دلیلشان این است که تابعین از رسول ﷺ استماع نکرده اند و فرائن و احوالاتی که قرآن بر آن نازل شد، مشاهده نکرده اند. از امام ابو حنیفه نقل شده که فرمودند: «ما جاء عن رسول ﷺ علیه و آله فعلی الرأس والعین وما جاء عن الصحابة تخیرنا وما جاء عن التابعین فهم رجال و نحن رجال» و اما اکثر مفسرین معتقدند که قول تابعی در تفسیر مقبول است؛ زیرا تابعین غالب تفسیرات خود را از اصحاب فرا گرفته اند و بدین جهت اکثر مفسرین اقوال تابعین را در کتب خود نقل کرده اند.

به هر صورت بعضی از تابعین دقت زیادی کرده اند که مطالب را بدرستی از اصحاب گرفته باشند مثلاً مجاهد می گوید: من مصحف خود را از فاتحه تا خاتمه آن سه بار بر ابن عباس عرضه کردم و همه را از او پرسیدم. همچنین فتاده می گوید: در قرآن آیه ای نبود که درباره آن خبری شنیده باشم. به همین مناسبت عده ای از علما به گفته های تابعین اعتماد کردند. ولی به هر حال در گرفتن تفسیر از تابعین باید دقت بیشتری نمود.

-(177)-

فصل سوّم - ممیزات تفسیر در این مرحله

امتیازات تفسیر این مرحله چهار مورد ذیل می باشد:

1 - دخول اسرائیلیات و نصرانیات در تفسیر؛ و این به دلیل آن بود که عده زیادی از یهود و نصارا در این زمان به دین اسلام گرویدند و مردم نیز علاقمند بودند اخباری از نوع آغاز خلقت، اسرار وجود، ابتدای کائنات و بسیاری از قصه ها را بشنوند و تابعین هم از دقت در صحت و نقد و بررسی آن مسامحه

بیشترین کسانی که از اهل کتاب از آنها روایت شده، عبداً بن سلام، کعب الاحبار، وهب بن منبه و عبدالملک بن عبدالعزیز ابن جریج می باشد.

2 - تفاسیر طوری نبود که از همه صحابه شنیده شود و صحیحتر آن نقل گردد بلکه هر کس در هر شهری که بود مطالب را از صحابه مربوط به آن شهر نقل می نمود؛ باین ترتیب که اهل مکه از ابن عباس و اهل مدینه از ابی بن کعب و اهل عراق از ابن مسعود و غیره.

3 - اختلاف مذهبی در این عصر ظاهر شد و تفاسیر به مذاق مذاهب در آمد. مثلاً قتاده در قضا و قدر بحث نمود و متهم به قدری شد و این خود بر تفسیرش تأثیر می گذارد و حسن بصری قرآن را بر اثبات قدر تفسیر کرد و منکر قدر را تکفیر نمود.

4 - اختلاف در تفاسیر بین تابعین بیشتر بود از آنچه که در عهد اصحاب رضی الله عنهم بود.

3 - تفسیر در عصر تدوین تفسیر

این مرحله از اواخر عهد بنی امیه و اوائل عهد عباسیین شروع می شود و به زمان

-(178)-

ما منتهی می گردد.

خطوات تفسیر

خطوة اول: تفسیر قبل از این یعنی قبل از مرحله تدوین تفسیر، نقل به طریق روایت بود به این شکل که

صحابه از رسول ﷺ روایت می کردند و تابعین از صحابه نقل می نمودند. چنانکه در بین خود روایت می نمودند و این خطوة اول است. توضیح: خطوات تفسیر، تقسیم بندی علمی است و مراحل تفسیر، تقسیم بندی زمانی.

خطوة دوم: این خطوه ابتدای تدوین برای حدیث رسول ﷺ است که دارای ابواب متنوع می باشد و تفسیر یکی از این ابواب است. در این موقع تفسیر قرآن سوره سوره و آیه آیه نبود، بلکه علما به شهرها می رفتند و احادیث را جمع آوری می کردند و در کنار آن تفاسیر منسوب به رسول ﷺ یا صحابه و یا تابعین را جمع آوری می نمودند. این علما عبارت بودند از یزید بن هارون، شعبه بن حجاج، وکیع بن جراح، سفیان بن عیینه، روح بن عباده البصری، عبد الرزاق بن همام، آدم بن ابی ایاس، عبد بن حمید و دیگران که اینها همه ائمة حدیث بودند. تفاسیر آنان نیز تفسیر حدیثی است و تفسیر مستقل و جداگانه نیست و کلیة آنچه که این گروه از اسلاف خود نقل کرده اند، به دست ما نرسیده لذا نمی توانیم در باره آن حکم کنیم.

خطوة سوم: در این خطوه تفسیر از حدیث جدا می شود و علم جداگانه ای قرار می گیرد و برای کلیة آیات قرآن تفسیر وضع می شود و مصحف مرتب و منظم نوشته می شود. این کار به دست علمای تکمیل می شود که از جمله ایشان ابن ماجه (متوفی 273 هـ) و ابن جریر طبری (متوفی 310 هـ) و ابو بکر بن منذر نیشابوری (متوفی 318 هـ) و ابن ابی حاتم (متوفی 327 هـ) و ابو الشیخ بن حبان (متوفی 369 هـ) و حاکم (متوفی

—(179)—

405 هـ) و ابو بن مردویه (متوفی 410 هـ) را می توان نام برد.

خطوة چهارم: در خطوه چهارم به تفسیر مآثور اکتفا نشده و عدة زیادی تفسیر نوشتند بدون این که راویان را نقل کنند، فقط اقوال مآثور از اسلاف را نقل کردند بدون این که قائل آن را بگویند؛ لذا صحیح و علیل در تفسیر وارد شد ولی خواننده تصور می کرد همه صحیح است و بسیاری از متأخرین نیز آن را در تفاسیر خود نقل کردند. اسرائیلیات به منزلة حقایق ثابت شناخته آمد و نقل گردید و از همین جا خطر وضع اسرائیلیات در تفسیر پیدا شد؛ مثلاً بعضی در تفسیر های خود برای غیر المغضوب علیهم ولا الضالین ده قول از یهود و نصاری آوردند و گفتند اینها از رسول ﷺ صلاّی ﷺ علیه وآله و اصحاب و تابعین آمده تا جایی که ابن ابی حاتم گفت: «لا اعلم في ذلك اختلافاً بين المفسرين».

خطوة پنجم: در این خطوه خطا به همراه صواب خیلی زیاد شد و این خطا از عصر عباسی تا به امروز امتداد پیدا کرد؛ چه علاوه بر آنچه که در خطوه چهارم ذکر شد، فهم عقلی با تفسیر عقلی اختلاط پیدا کرد و این کار تبدریج ادامه یافت و عده ای بدون توجه به لغت و دلالت کلمات قرآنی به معنای خاص، به فهم شخصی خود متوسل شدند و به این ترتیب حجم تفاسیر زیاد شد و آرای مختلف و علوم متفاوت در تفسیر داخل گردید. لذا تدوین علوم از قبیل لغت، صرف، نحو، و غیره ضروری گردید. مذاهب فقهی منشعب شد و مسائل کلام و تعصب مذهبی به آن اضافه گشت و کتب فلاسفه ترجمه شد.

و بالاخره تفسیر از اصل بدور افتاد و جانب عقلی بر جانب نقلی ارجحیت یافت و کتب مؤلفه در تفسیر جهت خاصی به خود گرفت، هر کسی در هر فنی که مهارت داشت تفسیر خود را در همان فن می نوشت. مثلاً نحوی در تفسیر خود به مسائل اعراب و غیره توجه خاصی داشت، مانند زجاج و واحدی در «بسیط»، و ابی حیان در

—(180)—

«بحر المحيط» تفسیر نوشتند و فقیه در تفسیر خود به ادله فروع عقلی و رد مخالفین مذهب خود می پردازد، مانند جصاص و قرطبی، و مورخ در تفسیر خود قصص و اخبار سلف را نقل می کند و به بسط و تفصیل در این مورد می پردازد.

«تفسیر موضوعی»

بسیاری از علما دایرة تفسیر را تنگ کرده و فقط نواحی متعدد از يك ناحیه را بحث کرده، مثلاً ابن قیم کتابی جدا گانه در باره کلام از اقسام قرآن نوشته و اسمش را «التبیان فی اقسام القرآن» گذاشته، و ابو عبیده کتابی را در باره اعجاز قرآن به رشته تحریر در آورده و علی هذا القیاس.

فصل اوّل - تفسیر به مأثور

تفسیر به مأثور تفسیری است که توضیح مراد خدا را به وسیله آنچه که در قرآن از بیان، تفصیل بعض آیات و آنچه که از پیامبر و اصحاب و تابعین نقل شده، می دهد.

درجات تفسیر مأثور

تفسیر مأثور در عهد روایت و در زمان تدوین به درجاتی تقسیم می شود. درجات تفسیر در عهد روایت به این شرح می باشد:

الف - تفسیر در عصر پیامبر: آنچه که بر اصحاب مشکل بود، پیامبر آن را تفسیر می کردند و اصحاب از یکدیگر آن را اخذ می کردند و سپس تابعین از اصحاب فرا می گرفتند.

ب - تفسیر در عهد صحابه: که آنچه از رسول اﷺ در نزد آنها بود و گاهی نیز به رأی و اجتهاد خود تفسیر می کردند.

-(181)-

ج - تفسیر در زمان تابعین: مفسرین تابعی آنچه را که از پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابه رضی الله عنهم می دانستند در تفسیر می آوردند و از رأی و اجتهاد خود نیز کار می گرفتند.

د - مفسرین بعد از تابعین، که هر چه از تابعین بود نقل می کردند.

و اما درجات تفسیر در عهد تدوین: پس از درجات تفسیر در عهد روایت دور تدوین شروع می شود:

الف - رجال حدیث و روایت اولین کسانی هستند که تفسیر را تدوین نمودند؛ تفسیر تا این زمان شکل منظمی به خود نگرفته بود بلکه بصورت بابی از ابواب حدیث نوشته می شد و آنچه که از پیامبر و اصحاب و تابعین روایت شده در آن باب جمع می گردید.

ب - پس از این مرحله، مرحله تفسیر از حدیث جدا شد و به طور جداگانه تألیف شد و صحیفه ای که علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت کرده اولین کتابی است که تدوین شد.

ج - تدوین جزء و اجزاء خاصی در تفسیر مثل جزیی که به ابی ورق و اجزاء ثلاثه ای که به محمد بن ثور عن ابن جریج منسوب است.

د - تدوین تفسیر بدون ذکر اسانید و نقل و اقوال زیاد بدون فرق بین صحیح و علیل.

ه - تدوین تفسیر به وسیله رأی و اجتهاد.

ضعف در روایات تفسیر به مأثور

از آنچه قبلاً گفته شد دانستیم که تفسیر مأثور عبارت است از تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر قرآن به سنت و تفسیر قرآن به موقوف بر صحابه یا آنچه که از تابعین

-(182)-

روایت شده و نیز دانستیم که تفسیر قرآن به قرآن و قرآن به سنت صحیح، و هیچ خلافي در قبولیت آن نیست و اما تفسیر قرآن به آنچه که از صحابه و تابعین روایت شده، از ضعف و خلل میرا نیست.

اسباب ضعف

عوامل ضعف در تفسیر عبارت بود از:

1 - کثرت وضع در تفسیر.

2 - دخول اسرائیلیات.

3 - حذف اسانید.

که به شرح مختصری درباره هر کدام از آنها می پردازیم.

وضع در تفسیر

ابتدای ظهور وضع در تفسیر از سال 41 هجری هنگامی که مسلمین از لحاظ سیاسی دچار اختلاف شده و به فرق گوناگون تقسیم شدند، شروع شد.

اسباب وضع:

الف - تعصب مذهبی: هر گروه از طوایف برای اثبات مذهبش به قرآن استدلال می کرد.

ب - رنگ سیاسی نیز در وضع تفسیر تأثیر گذاشت؛ به طوری که ملاحظه می شود آنچه که به حضرت علی علیه السلام و ابن عباس نسبت داده شده از حد معمول فزونی دارد و این به دلیل این است که چون این دو بزرگوار از خاندان نبوتند، آنچه که منسوب به اینها باشد از قبولیت و اعتماد بیشتری برخوردار است.

ج - دشمنان اسلام که تظاهر به اسلام نیز داشتند به دلیل این که نتوانستند از طریق برهان و حجت و جنگ با اسلام مبارزه نمایند، به حربه وضع در

-(183)-

تفاسیر متوسل شدند.

دخول اسرائیلیات

مقصود از اسرائیلیات احادیثی است که هم از طریق یهود و هم از طریق نصارا وارد شده ولی چون احادیث وارده از یهود خیلی زیادتر است، عنوان اسرائیلیات برای هر دو گروه از باب تغلیب است. دخول اسرائیلیات در تفسیر به زمان صحابه رضی الله عنهم بر می گردد و بخاطر اتفاق قرآن با تورات و انجیل در بعضی از مسائل چنانچه قبلاً نیز گذشت، رجوع به اهل کتاب مأخذي از تفسیر بود. اما اصحاب در باره هر چیزی از اهل کتاب سؤال نمی کردند و یا هر مسأله ای را قبول نمی کردند و آنچه که به عقیده و احکام تعلق داشت به هیچ عنوان سؤال نمی نمودند. بلکه از آنچه تعلق به قصه داشت و یا بیان برای مجملات قرآن بود سؤال می کردند و در عین حال در آن توقف می نمودند و به صدق و کذب آن حکم نمی کردند، چون پیامبر فرموده بود: «لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تکذبوهم وقولوا امنا با» وما انزل الینا».

قسم اول: که صحت آن قطعی است و آن این که از پیامبر به طور صحیح نقل شده مثل اسم صاحب موسی که خضر بود و از زبان پیامبر هم صریحاً آمده است.

قسم دوم: که کذب آن به علت تناقضش با شرع، شناخته می شود و یا آن که با عقل تطبیق نمی کند و این قسم قابل قبول نمی باشد.

قسم سوم: که نه از نوع اول به اثبات رسیده و نه از نوع دوم رد شده باشد به این نوع احادیث نمی توان ایمان داشت و یا آن را کاملاً رد کرد.

حذف اسانید

حذف اسانید سبب سوم است اصحاب رضی الله عنهم حدیثی را که از نظر آنها

—(184)—

یقینی نبود روایت نمی کردند و از صحابه هم دانسته نشده که از اسناد سؤال نمایند و کار بدینجا رسیده بود که حدیث را قبول نمی کردند مگر این که صحتش به شهادت و قسم ثبات شده باشد؛ چنانچه روایت شده که عمر برای ابی بن کعب که حدیثی را روایت کرده بود فرمود آیا دلیل بر آنچه گویی داری؟ ابی بن کعب بیرون شد و تعداد زیادی از انصار را جمع نمود و حدیث را بر همه آنها عرضه کرد و همه در پاسخ گفتند که: «قد سمعنا هذا من رسول الله صلی الله علیه و آله فقال عمر اما اني لم اتهمك ولكن اجبت ان اثبت» سپس عصر تابعین فرا رسید و کذب و وضع در تفسیر شیوع پیدا کرد و حدیثی را که سند نداشته و یا عدالت روایتش به اثبات نرسیده بود قبول نمی کردند.

اما اگر سند حدیث حذف شده بود و یا اگر مذکور بود ولی روایت حدیث از اطمینان کافی برخوردار نبودند، حدیث را قبول نمی کردند به طوری که از امام مسلم در مقدمه صحیح مسلم از ابن سیرین روایت کرده که «لم یکنوا یسألون عن الاسناد فلما وقعت الفتنه قالوا سموا لنا رجالکم» سپس عصر بعد از تابعین فرا رسید و هر کس آنچه در نزدش بود جمع می کرد و تفاسیری را که اقوال پیامبر و صحابه و تابعین با ذکر اسانید بود تألیف می کرد، مانند تفسیر سفیان بن عیینه و وکیع بن جراح.

بعد از عصر تابعین اقوامی آمدند و تفاسیری را تألیف کردند در حالی که در سند و ذکر روایتش اختصار می کردند و در صحت روایت و فرق صحیح از علیل دقت کافی به خرج نمی دادند.

کتاب تألیف شده در تفسیر مآثور زیادند و ذکر همه آنها و بحث در مورد خصائص هر کدام میسر نیست، لذا مشهورترین کتاب تفسیر مآثور بیان می شود:

1 - جامع البیان فی تفسیر القرآن: تألیف ابن جریر طبری.

-(185)-

2 - تفسیر بحر العلوم: تألیف ابی لیث سمرقندی.

3 - الكشف والبیان عن تفسیر القرآن: تألیف ابی اسحاق ثعلبی.

4 - معالم التنزیل: تألیف ابی محمد حسین بغوی.

5 - المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز: تألیف ابن عطیه اندلسی.

6 - تفسیر قرآن عظیم: تألیف ابی فداء حافظ بن کثیر.

7 - الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن: تألیف عبد الرحمن ثعالبی.

8 - الدر المنثور فی التفسیر المآثور: تألیف جلال الدین سیوطی.

ما در این جا به عدالت و علم و تقوا و بیوگرافی مؤلف در تفسیر و موقف در اسانید اسرائیلیات و قراءات و دیگر خصائص نمی پردازیم و فقط به روش تفسیر اکتفا می کنیم.

روش ابن جریر در تفسیر

ابن جریر وقتی آیه ای را تفسیر می نمود می گفت «القول فی تاویل قوله تعالی کذا» و پس از آن آیه

را تفسیر می نمود و بر گفته اش به وسیله آنچه از اصحاب و تابعین به همراه سند بود استشهاد می کرد و اگر در آیه دو قول یا بیشتر وجود داشت، همه اقوال را ذکر می کرد و بر هر کدام از اقوال به روایتهای صحابه و تابعین استشهاد می نمود و تنها به مجرد روایت اکتفا نمی کرد، بلکه اقوال را توجیه می نمود و بعضی را بر بعضی ترجیح می داد.

روش تفسیری ابو لیث سمرقندی

ابو لیث قبل از بحث به تفسیر، مقدمه ای می آورد و در مقدمه بر تعلیم تفسیر و فضیلت آن تشویق می نمود و تفسیر را برای کسی که به وجه لغت آشنایی ندارد و احوال تنزیل را نمی داند، جائز نمی دانست و بر حرمت تفسیر به رأی به اقوالی از سلف استناد می نمود و پس از مقدمه شروع به تفسیر می نمود، به این صورت که قرآن را به

(186)

مأثور از سلف تفسیر می کرد و روایاتی را از صحابه و تابعین و غیره نقل می کرد ولیکن اسنادش را به کسی که از او روایت کرده ذکر نمی کرد و تا جایی که امکان داشت آیات قرآن را به وسیله قرآن تفسیر می نمود. و احیاناً از ضعف نیز روایت می نمود و تفسیر به روایت و درایت را جمع می کرد، اما جانب نقلی را بر جانب عقلی ترجیح می داد. تفسیر وی به طور کلی دارای ارزش می باشد.

ابی اسحاق و تفسیر وی

الف - ذکر مقدمه ای که مؤلف روش تفسیر و رفت و آمدش را از کودکی نزد علما و کوشش وی در فراگیری علم تفسیر و شب زنده داریش را با عزمی را سخ بیان نمود تا این که خداوند شناخت حق و باطل، مفضل و فاضل، حدیث و قدیم، بدعت و سنت، حجت و متشابه را بر وی ارزانی داشت. و سپس تقاضای مردم برای نوشتن تفسیر و استخاره اش را بیان کرده.

ب جمع آوری اسانیدی که در تفسیر از آنها روایت شده که در اول کتاب ذکر شده.

ج - تفسیر قرآن به آنچه از سلف آمده با اختصار در اسانید.

د - بحث و تفکر در مسائل نحوی.

هـ - بحث از احکام فقهی در آیه‌هایی که مشتمل بر احکام است و ذکر اقوال و مسائل اختلافی.

و - اسرائیلیات بیش از اندازه ذکر شده بدون توجه به صحت و سقم و استبعاد و غرابتش.

ز - آوردن احادیث موضوعی در فضائل قرآن.

ار زیابی تفسیر ابو محمد حسین البغوی

این تفسیر در يك مجلد چاپ شده و روش تفسیر به این گونه است:

-(187)-

الف - تفسیر آیه به لفظ سهل و موجز:

ب - نقل آنچه از سلف آمده بدون این که سند ذکر شود، زیرا در مقدمه تفسیر، اسانید ذکر شده و اگر چنانچه از کسی روایت شده که سندش به غیر سندی است که در مقدمه آورده شده در وقت روایت، سند آن نیز ذکر می‌شود.

ج - مفسر در آنچه به پیامبر نسبت داده اولاً جنبه صحت آن را مورد بررسی قرار داده و از آن چیزهایی که به تفسیر تعلق ندارد و یا غیر معروف است، اجتناب ورزیده است.

د - روایت از بعضی ضعفا مانند کلبی و غیره اما در روایت از ضعفا زیاد روی نشده است.

هـ - مؤلف از بیان نکته‌های بلاغت و مباحث اعراب و علوم که ارتباط زیادی به تفسیر ندارد، خود داری کرده و اگر چه بعضی اوقات از علم نحو در بعضی مسائل کار گرفته اما اولاً این استفاده خیلی کم است و ثانیاً به جهت ضرورت کشف معنا به این کار روی آورده است.

و - بعضی اسرائیلیات در این تفسیر ذکر شده بدون این که مؤلف به دنبالش مطلبی اضافه کند، به طور

خلاصه تفسیرش خیلی خوب است و از بسیاری کتب تفسیر به مآثور سالمتر است.

ارزیابی تفسیر ابن عطیه اندلسی

این تفسیر از ارزش بسیار والایی در بین کتب تفسیر و در نزد مفسرین برخوردار است و این کتاب در ده جلد است. روش تفسیر مؤلف به این نحو است که اولاً آیه را آورده و سپس آیه را به عبارت آسان و شیرین تفسیر نموده و از تفسیر مآثور و بالاخص از ابن جریر زیاد نقل کرده و مؤلف غالباً به شعر عربی استشهاد جسته و به علم نحو

-(188)-

و قرائت نیز توجه داشته است. در این تفسیر اشاراتی است بر این که ابن عطیه به طرف معتزله تمایل داشته است.

روش تفسیری ابن کثیر

تفسیر ابن کثیر از مشهورترین تفاسیری است که در تفسیر مآثور تدوین شده.

مؤلف در روایت از مفسرین سلف عنایت خاص داشته و کلام خدا را به احادیث و آثار مستنده به اصحاب تفسیر نموده. نحوه تفسیر به این طرز است که آیه ای را می آورد و آن را به عبارت کوتاه و آسان تفسیر می نماید و اگر تفسیر آیه به آیه امکان داشته از این نوع استفاده می نماید. مفسر عنایت شدیدی به این تفسیر (قرآن به قرآن) داشته پس از آن احادیث مرفوعی را که به آیه تعلق داشته می آورده است و در ردیف آن اقوال صحابه و تابعین و علمای سلف بعدی را ذکر کرده است در تفسیر ابن کثیر این موارد نیز ملاحظه می شود: ترجیح بعضی اقوال بر بعضی دیگر، تصحیح بعضی روایات و تضعیف بعضی دیگر، تعدیل بعضی روایات و ترجیح بعضی دیگر و این دلالت بر این دارد که ابن کثیر شناخت کافی به متون حدیث و احوال رجال داشته است. بسیاری اوقات ملاحظه می شود که ابن کثیر از تفاسیر ابن جریر و ابن حاتم و ابن عطیه و دیگران نیز نقل نموده است. آنچه که تفسیر ابن کثیر را ممتاز می سازد این است که وی به آنچه از منکرات اسرائیلیات در تفسیر مآثور آمده اشاره نموده و از منکرات به طور اجمال و تعیین و بیان آنها بر حذر بوده است. ابن کثیر در مناقشات فقها و اقوال علما و ادله هر کدام در تفسیر آیات احکام نیز مداخله نموده است و این خیلی کم می باشد.

از توضیحاتی که مؤلف درباره کتابش دارد چنین استنباط می‌شود که این تفسیر مختصری از تفسیر ابن عطیه می‌باشد و از کتب ائمه و ثقات نیز استفاده نموده است و

–(189)–

مؤلف می‌نویسد: هر آنچه در آخرش (انتهی) است، آن کلام از ابن عطیه نمی‌باشد بلکه از دیگران نقل شده و هر کلامی که در آخرش (عین) است، نشانه‌ای است که از ابن عطیه نقل شده و هر آنچه در آخرش (ت) است از خود می‌باشد. و علامت (ص) نقل از صنایع است. به طور کلی ثعالبی در تفسیرش بغیر از جمع و ترتیب و کار اندکی از خودش، کار دیگری انجام نداده است.

شناخت تفسیر سیوطی و روش وی در تفسیر

تفسیر در المنثور سیوطی خلاصه شده از تفسیر ترجمان القرآن وی می‌باشد.

مؤلف در این تفسیر روایات سلف را به تمامی نقل کرده بدون این که جرح و تعدیل و تصحیح و تضعیف در پی داشته باشد. این کتاب جامع روایات سلف می‌باشد و سیوطی آن را از بخاری، مسلم، نسایی، ترمذی، احمد، ابی داود، ابن جریر، ابن ابی حاتم و عبد بن حمید ابن ابی الدنیا اخذ کرده است و این تنها کتابی است که فقط بر تفسیر مأثور اقتصار شده.

فصل دوم – تفسیر به رأی

تفسیر به رأی بر اعتقاد و اجتهاد و قیاس اطلاق می‌شود و تفسیر به رأی نیز بر دو قسم است:

1 – قسم مذموم و غیر جائز.

2 – ممدوح و جائز که این قسم محدود به حدود و مقید به قیودی است، لذا لازم است که مفسری که قصد

تفسیر قرآن را دارد شرایطی داشته باشد. مراد به رأی در این جا اجتهاد است، پس تفسیر به رأی عبارت است از تفسیر قرآن بر پایه اجتهاد، پس از شناخت و آشنایی مفسر با کلام عرب و حدود آن و شناخت الفاظ عرب و وجود دلالت آن و استعانتش از اشعار زمان جاهلیت و آشنایی بر اسباب نزول و شناخت ناسخ و منسوخ آیات قرآن و سایر علوم

–(190)–

و ادواتی که مفسر باید بداند.

علما و تفسیر به رأی

علما از قدیم الایام در جواز تفسیر به رأی با یکدیگر اختلاف نمودند. گروهی جرأت بر تفسیر قرآن به رأی را نکردند و حتی به هیچ کس اجازه چنین کاری را نداده اند، گر چه آن مفسر بر علوم فقه، نحو، اخبار و آثار اطلاع و شناخت داشته باشد. گروه دوم بر عکس گروه اول تفسیر به رأی و اجتهاد را جائز شمرده اند. هر کدام از دو گروه دلایلی دارند که به ذکر آن نمی پردازیم.

علمی که مفسر به رأی باید بداند

برای این که مفسر در تفسیر خود دچار اشتباه نشود باید در این علوم تبحر داشته باشد:

1 – علم نحو.

2 – علم لغت.

3 – علم صرف.

4 – علم اشتقاق.

5 – علم معانی.

6 - علم بیان.

7 - علم بدیع.

8 - علم قرائت.

9 - علم اصول دین یا علم کلام.

10 - علم اصول فقه.

11 - علم اسباب نزول.

12 - علم قصص.

13 - علم ناسخ و منسوخ.

14 - علم حدیث.

15 - علم موهبت.

مآخذ تفسیر به رأی

1 - رجوع به خود قرآن؛ باید در قرآن دقت کامل نمود و تمام آیاتی که مربوط به يك موضوع است، جمع آوری کرد و بعضی را بر بعض دیگر قرینه قرار داد تا از مقایسه آنها با هم حقیقت روشن شود. این روش را تفسیر قرآن به قرآن می گویند.

2 - نقل و روایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با احتراز از احادیث ضعیف.

3 - اخذ روایات صحیح از صحابه ولی باید توجه داشت که اخبار کذب به صحابه نسبت داده شده است. اگر ثابت شد که قول از صحابه است در این صورت نباید تفسیر به رأی کرد.

4 - اخذ از مطلق لغت، زیرا قرآن به زبان عربی نازل شده است.

5 - تفسیر به مقتضای از معنای کلام و مقتضای از قوت شرع، و این همان چیزی است که پیامبر صلی الله علیه وآله برای ابن عباس دعا کرد و فرمود: «اللهم فقهه في الدين و علمه التأويل».

روشی که مفسر باید در تفسیرش رعایت نماید

مفسر باید در تفسیرش قواعد ذیل را مراعات نماید:

1 - مطابقت تفسیر با مفسر بدون هیچ نوع زیادت و نقصان.

2 - مراعات نمودن معنای حقیقی و معنای مجازی.

3 - مراعات تألیف و هدفی که کلام بخاطر آن آورده شده است.

4 - مراعات تناسب بین آیات که اولاً وجه مناسبت بیان شود و ثانیاً بین سابق و لاحق يك كلمه ربط برقرار می کند.

5 - ملاحظه اسباب نزول، زیرا هر آیه ای به سبب خاصی نازل شده که باید آن را ذکر نمود.

6 - بحث از لغت، صرف، اشتقاق و آنچه به الفاظ مفرد تعلق دارد و در مرحله بعدی بحث از ترکیب و اعراب و در آخر از معانی، بیان و بدیع سخن بگوید.

7 - مفسر باید تا جایی که برای وی مقدور و ممکن است از تکرار مطالب اجتناب ورزد.

8 - مفسر باید آگاه، زیرک و آشنا به قانون ترجیح باشد، تا اگر آیه چند احتمال داشت بتواند بعضی وجه را ترجیح دهد.

مقصود از تعارض بین تفسیر عقلي و تفسیر مآثور تقابل و تناقي بین آنهاست. مثلاً

(192)

يکي دليل بر اثبات چيزي و ديگري دليل بر نفي آن به قسمي که اجتماع هر دو در هيچ حال ممکن نباشد.

ولي اگر مغايرت بين آنها بدون تنافي بوده و جمع بين هر دو ممکن باشد به آن تعارض نمی گویند.

مثل این که (صراط مستقیم) را به قرآن یا اسلام یا طریق عبودیت یا طاعت خدا و رسول و نظایر آن تفسیر کنیم که این معانی مغایر یکدیگرند ولي تنافي و تناقض بین آنها وجود ندارد، زیرا اسلام همان طریق قرآن، عبودیت و طاعت خدا و رسول است. بدین ترتیب بین تفسیر عقلي و نقلی در سه حال ممکن است تعارض پیدا شود.

1 - قطعي: این که تفسیر عقلي و نقلی قطعي باشد.

2 - يکي قطعي و ديگري طني باشد.

3 - هر دو طني باشند.

صورت اول: فرضیه ای بیش نیست زیرا تعارض بین دو قطعي معقول نیست و محال است بین شرع و عقل تعارض وجود داشته باشد.

صورت دوم: قطعي بر طني مقدم است و وقتی جمع بین آن دو متعذر باشد و نتوان آن دو را باهم وفق داد، باید ارجح را گرفت و به اقوي عمل کرد.

صورت سوم: اگر جمع بین عقلي و نقلی ممکن باشد، واجب است نظم قرآن را بر آن حمل نمود ولي اگر جمع متعذر بود، تفسیر مآثوري که از پیامبر و صحابه به اثبات رسیده مقدم است ولي چنانچه مآثور از تابعین باشد در آن بحث است؛ زیرا اگر راوي معروف باشد که رأی خود را از اهل کتاب می گیرد، در این

صورت تفسیر عقلي مقدم است و اگروي معروف به اخذ از اهل کتاب نباشد و آنچه مي گوید با تفسیر عقلي تعارض داشته باشد، در این حال به ترجیح متمسک مي شویم. چنانچه يکي با نقل یا استدلال

–(193)–

تأیید شود، بر دیگری مرجح است و در صورتی که قرائن شبیه یکدیگر باشند و ادله و شواهد موجود نیز تعارض داشته باشد، در کار توافق مي کنیم و به آنچه مراد و هدف خداست ایمان مي آوریم و اصراری در تعیین آن نمی کنیم بلکه آن را به منزله مجمل قبل از تفصیل آن و یا متشابه قبل از تبیین مي شناسیم.

فصل سوم – اهم تفاسیر به رأی جایز

مهمترین تفاسیر به رأی به این شرح مي باشد:

- 1 – مفاتیح الغیب تألیف امام فخر الدین رازی (متوفی 606 هجری).
- 2 – انوار التنزیل و اسرار التأویل، تألیف بیضاوی (متوفی 691 هجری).
- 3 – مدارک التنزیل و حقایق التأویل، تألیف نسفی (متوفی 701 هجری).
- 4 – لباب التأویل فی معانی التنزیل تألیف خازن (متوفی 741 هجری).
- 5 – بحر المحيط تألیف ابی حیان (متوفی 745 هجری).
- 6 – غرائب القرآن و رغائب الفرقان تألیف نیشابوری (متوفی 728 هجری).
- 7 – تفسیر جلالین، تألیف جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی.

8 - السراج المنير في الاعانه على مفرد بعض معاني كلام ربنا الحكيم الخبير، تأليف خطيب شرييني.

9 - ارشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم: تأليف ابي السعود حنفي (متوفي 982 هجري).

10 - روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و سبع المثاني، تأليف آلوسي (متوفي 1270 هجري).

-(194)-

تفاسير مهم شيعة اثني عشري

براي شيعة اثني عشري ثروت بزرگي از کتب تفسير وجود دارد، برخي از آنها کامل است و برخي ناقص، بعضي قدیمند و بعضي جدید، بعضي باقي مانده اند و برخي دیگر از بين رفته اند.

1 - تفسير الامام الحسن العسكري عليه السلام (متوفي 254) که در يك مجلد به چاپ رسیده است.

2 - تفسير محمد بن مسعود بن عياش اسلمي الكوفي معروف به عياشي از علماي قرن سوم.

3 - تفسير علي بن ابراهيم القمي، که در يك مجلد بزرگ به چاپ رسیده (از علماي اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم).

4 - التبيان: از شيخ ابي جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الطوسي (متوفي 460 هجري).

5 - مجمع البيان: از ابي علي فضل بن حسن طبرسي (متوفي 538) که در دو مجلد چاپ شده.

6 - صافي: از محمد بن مرتضي مشهور به ملا حسن کاشي.

7 - تفسير اصفي: که اين نیز از محمد بن مرتضي است و اين تفسير مختصري از تفسير صافي است.

8 - البرهان: از هاشم بن سليمان بن اسماعيل الحسين البحراني (متوفي 1107 هجري).

-(195)-

10 - تفسیر القرآن، تألیف مولی سید عبدالمعین بن محمد رضا علوی (متوفی 1242 هجری).

11 - المؤلف از محمد مرتضی الحسینی معروف به نور الدین (از علمای قرن 12 هجری).

12 - آلاء الرحمن من تفسیر القرآن: تألیف محمد جواد بن حسن (متوفی 1352 هجری).

معتزله و تفسیر قرآن

فرقه معتزله در عصر اموی نشأت یافت و بنیانگذارش واصل بن عطا می باشد.

امتیاز خاص معتزله این است که قائل به منزله بین المنزلتین می باشند.

اصول معتزله

معتزله تفاسیر خود را بر اصول خمس استوار ساختند و این اصول عبارتند از توحید، عدل، وعد و وعید، منزله بین المنزلتین، امر به معروف و نهی از منکر. اگر تفاسیر معتزله را مطالعه کنیم می بینیم که تفاسیر خود را بر قواعدی از قبیل تنزیه مطلق، عدل و حرمت اراده و فعل اصح بنا نهاده اند و همچنین عقل را سلطان و حاکم برای آیاتی قرار دادند که از نظر ظاهر با یکدیگر تعارض دارند و عقل را فیصله کننده بین متشابهات قرار دادند، در حالی که قبلاً فقط به نقل از صحابه و تابعین اکتفا می کردند و وقتی به متشابهات می رسیدند، سکوت اختیار می کردند و علم آن را به خدا تفویض می کردند. حتی کار عقل بدینجا کشید که احادیث صحیح را که با قواعد مذهبی معتزله منافات داشت انکار می کرد.

-(196)-

مشهورترین مفسرین معتزله:

- 1 - ابو بكر عبد الرحمن بن كيسان.
- 2 - شيخ ابراهيم ابن اسماعيل بن عليه.
- 3 - محمد بن عبد الوهاب (ابو علي جبائي).
- 4 - ابو القاسم عبد الله بن احمد بلخي.
- 5 - ابو هاشم عبدالسلام بن ابي علي الجبائي.
- 6 - ابو الحسن علي بن عيسي الرمازي.
- 7 - ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهاني.
- 8 - عبيد الله بن محمد بن جروالاسدي.
- 9 - قاضي عبدالجبار همداني.
- 10 - ، شريف المرتضي.
- 11 - عبدالسلام بن محمد بن يوسف القزويني.
- 12 - ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشري.

تفاسير معتزله:

از تعداد مفسريني كه قبلاً بيان كرديم غير از سه تفسير، تفسير ديگري به دست ما نرسيده و آنها عبارتند از:

1 - تنزيه القرآن عن المطاعن: تأليف قاضي ابو الحسن عبد الجبار احمد بن خليل الهمداني اسد آبادي شافعي.

2 - امالي الشريف المرتضي: تأليف ابو القاسم علي بن الطاهر ابي احمد الحسين بن مولي شيخ الشيعي.

3 - الكشاف من حقايق التنزيل: تأليف ابو القاسم محمود بن عمر الامام الحنفي المعتزلي.

مولانا جلال الدين رومي در مثنوي مي فرمايد:

چشم حس را هست مذهب اعتزال \$\$\$ ديده عقلست سني در وصال

سخره حس اند اهل اعتزال \$\$\$ خویش را سني نمايند از ضلال

هر که در حس ماند او معتزليست \$\$\$ گرچه گوید سني ام از جاهليست

-(197)-

تفاسير زيديه:

زيديه به گروهی از شيعيان گفته مي شود که از زيد بن علي بن الحسين عليه السلام تبعيت مي کنند.

مهمترين تفاسير زيديه عبارت است از:

1 - تفسير غريب القرآن: از امام زيد بن علي که محمد بن منصور بن يزيد کوفي اسانيدش را جمع کرده.

2 - تفسير اسماعيل بن علي البستي الزيدي.

3 - التهذيب از محسن بن محمد بن کرامه المعتزلي ثم الزيدي. اين تفسير مشهور است و از بين تفاسير

بخاطر ترتيب و نظم دقيقش ممتاز است. چون اول آيه اي مي آورد و قرائت آن را ذکر مي کند، بعداً بحث

لغت مطرح مي شود و در مرحله بعد اعراب آن بيان مي شود و نظم را پس از آن مي آورد و بعد از نظم

معناي آيه، در آخر اقوال متعددي در باره آن ذکر مي کند.

4 - تفسیر عطیه بن محمد النجوانی الزیدی: که علوم زیدیه در این تفسیر جمع شده است.

5 - التیسیر فی التفسیر تألیف حسن بن محمد.

از تفاسیر فوق بعضی وجود دارند و برخی دیگر از بین رفته اند. تفاسیر دیگری از زیدیه وجود دارد که بدین قرار است.

1 - تفسیر آیات الاحکام از حسین بن احمد.

2 - الثمرات البانعه از شیخ شمس الدین یوسف.

3 - منتهی الارم از محمد بن الحسین بن قاسم.

4 - تفسیر قاضی ابن عبد الرحمن مجاهد.

-(198)-

خوارج و تفسیر قرآن

خوارج گروهی هستند که به علل مختلف از لشکر حضرت علی جدا شدند و بر علیه آن حضرت قیام کردند. خوارج به گروههای مختلفی از قبیل ازارقه پیروان نافع بن ازرق، نجدات پیروان نجده بن عامر، صفریه مریدان زیاد بن اصراف و اباضیه مقلدین عبداً بن اباضی تقسیم می شدند.

اگر افکار تفسیری خوارج را بررسی کنیم می بینیم که خوارج مذهب را بر عقل حاکم ساخته و در سایه مذهب به قرآن نظر می کردند و آن را تفسیر می نمودند و معتقدند که مرتکب کبیره کافر است و همیشه در آتش جهنم خواهد بود، به طور مثال تارک حج را کافر می دانند و از آیه: ﴿وَلِلَّهِ عِلْمُ النَّاسِ حِجُّهُ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ إِيَّانِي غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ استدلال می جویند، و یا فاسق را کافر می دانند و از آیه: ﴿... إِنَّ نَسَهُ لَ يَكْفُرُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِلَّا الْفَاقِرُ﴾ استدلال می جویند و می گویند که چون فاسق بر فسق خود اصرار کرده، از رحمت خدا محروم است و کافر می باشد که آیات زیادی از این قبیل وجود

خوارج نظر سطحی در قرآن دارند و در معانی دقیقه و تأویلات تعمق ندارند و برای بحث از اهداف و اسرار قرآنی، خود را به مشقت نمی اندازند و بسا اوقات آیات با مقاصد و موضوعاتی که خوارج از آن استدلال می نمایند تطابق ندارد؛ زیرا فقط به ظاهر نص عمل می نمایند. مثلاً میمون عجردي نکاح دختر دختر برادر و خواهر و نوه دختری را جائز می داند و از ظاهر آیه دلیل می آورد که خداوند در آن بنات بنات و بنات بنین و بنات اولاد برادر و خواهر را ذکر نکرده.

ازارقه گروهی از خوارجند که معتقدند اگر کسی زن محصنه ای را قذف کرد باید حد

-(199)-

بخورد و اگر مردی محصنی را قذف کرد حد ندارد چون در آیه، محصنات آمده نه محصنین. خوارج به احادیث نبوی التفاتی ندارند و به اجماع امت نیز اهمیت نمی دهند. خوارج تفاسیر زیادی ندارند و به مانند دیگر مسلمین تفاسیری که دارند از ارزش والایی برخوردار نیست و این به عللی بر می گردد که اهم آنها از این قرار است:

1 - خوارج اهل بادیه اند و غلبه بدات و بادیه نشینی آنها را از نظر دینی و علمی و اجتماعی دور ساخته است.

2 - خوارج بیشتر وقت خود را به جنگ و جدال سپری کرده اند.

3 - خوارج بر عقیده و مرام خود و حقانیت خود تعصب خاص داشته و فقط خود را مؤمن واقعی می دانستند.

تفاسیر خوارج

1 - تفسیر عبد الرحمن بن رستم الفارسی.

2 - تفسیر هود بن محکم الهواری.

3 - تفسير ابي يعقوب يوسف بن ابراهيم الوردجاني.

4 - داعي العمل ليوم الامل از محمد بن يوسف اطفيش.

5 - هميان الزاد إلى دار المعاد.

6 - تيسير التفسير؛ که دو تفسير اخير نیز از محمد بن يوسف مي باشد.

تفاسير صوفيه

براي صوفيه و تصوف معاني بسياري نوشته شده:

1 - «ارسال النفس مع الله على ما يريد».

2 - «هو مناجاة القلب ومحادثة الروح» اگر چه تصوف به معاني فوق از صدر اسلام و زمان صحابه وجود داشت، اما آنها به اين اسم معروف نشدند و اين اسم از قرن دوم هجري معروف گشت و اولين کسي که صوفي ناميده شد، ابو هاشم صوفي (متوفي

—(200)—

150 هـ) مي باشد.

اقسام تصوف: تصوف بر دو قسم است، يکي تصوف نظري که اساس آن بحث و درس مي باشد و ديگري تصوف عملي، فيضي يا اشاري که بر زهد و فناء في الله بنا نهاده شده. در رأس صوفيه نظري محي الدين عربي و تفسير وي مي باشد که بر مقدمات عملي پايه گذاري شده و تفسير فيضي يا اشاري عبارت است از تأويل قرآن بر خلاف آنچه ظاهر آن است به مقتضي اشارات خفيه که براي ارباب سکون ظاهر مي شود و ممکن است بين آن و بين ظاهر تطبيق داد.

- 1 - تفسیر قرآن العظیم، از ابو محمد سهل بن عبداﷻ بن یونس بن عیسی بن عبداﷻ التستری.
- 2 - حقائق التفسیر؛ از ابو عبدالرحمن محمد بن حسین بن موسی ازدی مسلمی (330 - 412).
- 3 - عرائش البیان فی حقائق القرآن از ابو محمد روز بهان بن ابی نصر شیرازی (متوفی 666).
- 4 - التاویلات النجمیه تألیف نجم الدین دایه (متوفی 654) و علاء الدوله سمنانی (متوفی 659).
- 5 - تفسیر منسوب به ابن عربی.

تفاسیر فلاسفه

در بحبوحه شوکت ملت مسلمان، کتب فلسفه از لغات مختلف به زبان عربی ترجمه شد و از زمان بنی عباس فلسفه وارد تفسیر شد و آغاز این کار زمان

-(201)-

منصور عباسی بود.

اهم تفاسیر فلسفی

- 1 - نصوص الحکم از فارابی
- 2 - تفسیر اخوان الصفا
- 3 - تفسیر ابن سینا از شیخ ابو علی سینا.

در مقابل تفسیر فلسفی، مسلمین به دو گروه تقسیم شدند: بعضی فلسفه را ب‌ادین و مخصوصاً با قرآن معارض یافتند و شدیداً با تفسیر فلسفی مخالفت کردند که در رأس آنان امام محمد غزالی و فخر الدین رازی قرار داشتند. گروهی دیگر کتب فلسفه را خواندند و در آن با نظر اعجاب‌نگریستند و با آن که در فلسفه نظریاتی بود که آشکارا با نصوص محکم شرعی و تعالیم آن که شک و شبهه در آن را ندارد، معارض بود، مع ذلك خود را قادر دیدند که بین حکمت و عقیده ما بین دین و فلسفه تلفیق دهند و برای مردم روشن کنند که بین عقل و شرع در هیچ مورد تناقض وجود ندارد و اگر عقیده با نور حکمت روشن شود بهتر پذیرفته می‌شود و برای دشمنان بهتر ثابت می‌گردد این گروه تمام هم خود را مصروف کردند تا بین دین و فلسفه وصلت و اخوت برقرار سازند، به حدی که دین فلسفه را بیان کند و فلسفه، دین را. عده ای این اتصال بین دین و فلسفه را پذیرفتند و گروهی دیگر نتوانستند قبول کنند که بین مسائل لا یتغیر دینی با آرای فلسفی بتوان وفق داد و کسانی هم نظیر غزالی با آن مخالفت کردند.

کیفیت تلفیق بین دین و فلسفه

فلاسفه ای که موفق شدند بین دین و فلسفه تلفیق دهند، یکی از این دو طریق را برای خود انتخاب کردند:

1 - تأویل نصوص دینی و حقایق شرعی به آنچه با آرای فلسفی موافق باشد که

-(202)-

معنای آن تنزل نصوص شرعی در مقابل آرای فلسفی به حدی که بین این دو تمشیت برقرار شود.

2 - شرح نصوص و حقایق شرعی به وسیله آراء و نظریات فلسفی که معنای آن طغیان فلسفه بر دین و تحکم فلسفه بر نصوص دین بود و این طریق خطرناکتر از اول بود.

بین کسانی که بیش از همه در این مورد مبالغه کردند، فارابی (1) می‌باشد که عقاید خود را در کتاب نصوص الحکم بین داشته ولی کسی که بالنسبه راه اعتدال را پیموده است، این سینا می‌باشد.

قرآن کریم نازل شد در حالی که مشتمل بر احکام فقهی باشد که به مصالح بندگان خدا در دنیا و آخرت تعلق دارد. مسلمانها در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنچه را که متضمن احکام فقهی بود به مقتضای سلیقه خود در زبان عرب، می فهمیدند و آنچه برای آنان مشکل بود به نبی اکرم صلی الله علیه و آله مراجعه می کردند. وقتی پیامبر وفات نمودند، حوادثی بوجود آمد که برای مردم لازم بود حکم شرعی آن را بدانند و بدان عمل نمایند. برای رفع مشکل خود به اصحاب مراجعه می نمودند و نخستین چیزی که برای استنباط این احکام مأخذ قرار می گرفت قرآن بود. صحابه رضی الله عنهم به قرآن نظر می کردند و آن را به عقل و قلب خود عرضه می کردند و اگر امکان داشت با حوادث زمان نزول و حی،

1 - این نظریه مؤلف قابل نقد و بررسی است؛ علاوه بر این که طریق سومی نیز برای تلفیق وجود داشته که آن استفاده از اصول و معارف فلسفه جهت تبیین و اثبات معارف شرع و قرآن و سنت است.

این طریق «حکمت متعالیه» نام دارد که پرچمدار آن صدر الدین شیرازی معروف به ملا صدرا می باشد که تفسیر وی نمونه کامل این روش تفسیری است. ستاد کنفرانس

-(203)-

مقایسه می کردند والا¹ به سنت مراجعه می نمودند و اگر حکمی در سنت پیدا نمی شد، اجتهاد می کردند و رای خود را در پرتو درخشان قواعد کتاب و سنت استخراج، و آنچه مردم بدان نیاز داشتند بر اساس آن حکم می کردند، صحابه معمولاً در رأی خود اتفاق نظر داشتند و اگر احیاناً در فهم آیه با هم اختلاف پیدا می کردند در نتیجه احکام آنها مختلف می شد؛ مانند اختلافی که بین عمر و علی علیه السلام در عده زن حامله ای که شوهرش فوت نموده، بوجود آمد حضرت عمر فتوا داد که عده آن وضع حمل است و حضرت علی حکم کرد که عده اش ابعداجلین (وضع حمل یا گذشتن چهار ماه و ده روز) می باشد و سبب این اختلاف تعارض نصین در قرآن است. چون خداوند در قرآن عده مطلقه حامل را وضع حمل قرار داده و عده «متوفی عنها زوجها» را چهار ماه و ده روز بدون این که در این مورد تفصیل داده شود؛ در نتیجه حضرت علی علیه السلام به هر دو آیه عمل نمود چون هر يك از دو آیه مخصص برای عموم دیگری است. و عمر بدلیل این که آیه طلاق مخصصی برای آیه وفات است، وضع حمل را عده قرارداد.

مثل چنین اختلافی در بین صحابه نیز پیدا شد و هر کدام به مقتضای آنچه از قرآن می فهمید و آنچه ادله خارجی به آن حکم می کرد، فتوا می داد و اگر صحابه رضی الله عنهم تشخیص می دادند که حق به جانب دیگری است، از رأی خود بر می گشتند و نظریه طرف مقابل را قبول می کردند. ائمه بعدی نیز با وجود کثرت اختلاف تعصب نداشتند. مثلاً امام شافعی می فرمود: اگر حدیث صحیح شناخته شود آن رأی من است و مردم در فقه عیال ابی حنیفه اند و به امام احمد حنبل که شاگردش بود می گفت: وقتی حدیثی را صحیح تشخیص دادی، به من نیز تعلیم بده و می گفت وقتی حدیث بیان شود، امام مالک ستاره درخشان است و این دلیل بر این دارد که محبت و علاقه خاصی

–(204)–

در بین ائمه حاکم بوده است.

تفسیر فقهی پس از پیدایش تقلید و تعصب مذهبی

پس از این ائمه، اختلاف زیاد شد و روح تقلید و تعصب مذهبی ظاهر شد و کار به این جاکشید که مقلدین همچنان که به نص شارع نگاه می کردند، به اقوال ائمه نظر می کردند و آیات را طبق مذاهب تأویل و تفسیر می کردند. برخی نظر انصاف را داشتند و به بحث و بررسی در اقوال ائمه می پرداختند و هر کدام را که صحیحتر تشخیص می دادند، عمل می کردند.

اهمّ تفاسیر فقها

1 – حنفیه:

الف – تفسیر احکام القرآن از ابو بکر رازی معروف به جصاص (متوفی 370 هـ).

ب – تفسیرات احمدیه فی بیان الایات الشرعیه که در یک مجلد در هند چاپ شده.

2 – شافعیه:

الف – احکام القرآن از ابو الحسن طبری (متوفی 504 هـ).

ب القول الوجيز في احكام كتاب العزيز از شهاب الدين ابو العباس احمد بن يوسف محمد الحلبي معروف به سمين (متوفي 756 هجري).

ج - احكام الكتاب المبين از علي بن عبداً محمود شنفكي (از علماي قرن نهم هجري).

د - الاكليل في استنباط التنزيل از جلال الدين سيوطي (متوفي 911 هجري).

3 - مالكيه:

الف - احكام القرآن از ابو بكر بن عربي (متوفي 543).

-(205)-

ب - الجامع لاحكام القرآن از ابو عبداً قرطبي (متوفي 671).

4 - اماميه اثنا عشري:

كنز العرفان في فقه القرآن از مقداد سيوري (سدّه 8).

5 - زيديه:

الف - شرح الخمس مائه از حسين بن احمد النجري.

ب - الثمرات البانعه والاحكام الواضحة القاطعة از شمس الدين بن يوسف بن احمد.

ج - منتهى الارم شرح آيات الاحكام از محمد بن حسين بن قاسم (از علماي قرن 11 هـ).

تفاسير علمي

مقصود از تفسیر علمی تفسیری است که در عبارت قرآن به اصطلاحات علمی حکم می‌شود و تلاش می‌کند که علوم مختلف و آرای فلسفی را از قرآن استخراج نماید.

مفسرین علمی معتقدند که قرآن محتوی کلیه علوم است که بوده و هست و خواهد بود و شامل است بر کلیه علوم دینی، اعتقادی و عملی و سایر علوم مختلف دنیا و انواع و اقسام آن.

مهمترین علمای تفسیر علمی

1 - امام محمد غزالی که احیاء العلوم را تألیف کرده است و از ابن مسعود در باب چهارم کتابش نقل می‌کند که فرمود: «من اراد علم الاولین والآخرین فلیتدبر القرآن» و غزالی می‌گوید: کلیه علوم در افعال خدا و صفاتش داخلند و در قرآن ذات و افعال و صفات خدا شرح داده شده و این علوم انتهایی ندارد.

-(206)-

جواهر القرآن که بعد از احیاء العلوم تألیف شده و در آن علوم قرآن را به دو قسم تقسیم کرده:

الف - علم صرف و فشر که مشتمل بر علم لغت، نحو، قرائت، مخارج حروف و تفسیر ظاهر می‌باشد.

ب - علم لباب که مشتمل بر قصص اولین و علم کلام، علم فقه، علم اصول فقه، علم باقی و الیوم الاخر، علم صراط المستقیم و علوم دیگری مانند طب، نجوم، هیأت عالم و هیأت بدن حیوان و تشریح اعضای آن و سحر و طلسمات و غیره.

2 - جلال الدین سیوطی که دو کتاب در تفسیر علمی نوشته:

الف - الاتقان

ب - الاکلیل فی استنباط التنزیل، که با ذکر ادله ای از آیات واحادیث نتیجه می‌گیرد که قرآن مشتمل بر کلیه علوم است.

3 - ابو الفضل مرسي که در تفسیرش گفته «جمع القرآن علوم الاولين والآخرين بحيث لم يحط بها حقيقة الا المتكلم به ثم رسول الله صلى الله عليه وآله ثم ورث عنه معظم ذلك سادات الصحابة و اعلامهم ثم ورث عنه التابعون باحسان الخ». در قرن اخیر تفاسیر علمی زیادی نوشته شده که مهمترین آن تفسیر الجواهر فی تفسیر القرآن تألیف شیخ طنطاوی است.

تفسیر در عصر جدید

پیش‌گسوتان از مفسرین، متأخرین را برای تفسیر کتاب خدا و کشف معانی و مقاصد آن از مجاهدات بسیاری بی‌نیاز نمودند. آنان در قرآن به این اعتبار نگاه می‌کردند که قرآن دستوری است جامع برای دنیا و آخرت و قرآن را از آغاز نزول تفسیر تحلیلی کردند، به قسمی که مرور زمان، تفسیر، الوان مختلفی به خود گرفت.

-(207)-

متقدمین قرآن را از نظر لغوی، بلاغی، ادبی، فقهی، فلسفی و جنبه‌های دیگر مورد تحقیق و بررسی قرار دادند؛ اما قرآن اقبانوسی است عمیق و پر از جواهر که هر چه اندیشمندان و مفسران با غوص علمی خویش از آن جواهر برگیرند، باز هم بطون متعدد آن آماده کشف محققان نسل‌های بعدی است.

ممیزات تفسیر در عصر جدید

پس از آن که تفسیر مدتی در مرحله رکود و جمود باقی ماند، عصر نهضت علمی فرا رسید و علمایی که به تدریس تفسیر عنایت خاص داشتند، تصمیم گرفتند از قید این رکود آزاد شوند؛ بدین جهت مرور تازه‌ای در قرآن نمودند و معلوم شد بسیاری از مسائل که با تفسیر ممزوج گردیده غیر ضروری است. مثلاً لازم است تفسیر را از قصص اسرائیلی و احادیث موضوعه حذف نمود و به تفسیر، جامعه ادبی، اجتماعی پوشید.

الوان تفسیر در عصر جدید

بنابر آنچه گذشت می‌توان تفسیر را در عصر جدید در چهار رنگ محصور نمود:

1 - رنگ علمي

2 - رنگ مذهبي

3 - رنگ الحادي

4 - رنگ ادبي واجتماعي، که مورد هر کدام بحث مختصري خواهد شد.

1 - رنگ عملي

این نوع از تفسیر می گوید که تا کنون علمي که کشف شده و یا بعداً کشف خواهد شد در قرآن وجود دارد. اهم کتبي که در آن این نوع تفسیر مشاهده شده عبارت است از:

1 - کشف الاسرار النورانيه فيما يتعلق باجرام السماويه والارضيه والحيوانات والنباتات والجواهر المعدنيه، از دکتر محمد بن احمد اسکندراني از علماي قرن 13.

2 - رساله عبدالمطلب پاشا فكري.

-(208)-

3 - طبایع الاستبداد و مصارع الاستعباد از عبد الرحمن کواکبي.

4 - اعجاز القرآن، از مصطفي صادق رافعي.

5 - الاسلام والطب الحديث از دکتر عبد العزيز اسماعيل.

6 - الجواهر في تفسير القرآن از شيخ طنطاوي. تعدادي از متأخرين مانند شيخ شلتون و شيخ امين خولي و سيد محمد رضا با این نوع تفسیر مخالفت کرده اند و دلايلي نیز دارند که از ذکر آن اجتناب می شود.

از فرق منسوب به اسلام که داراي کيان باشند در عصر جديد جزاهل سنت، شيعه اثني عشري، اسماعيليه، زيديه، اباضيه از خوارج و باطنيه فرقه ديگري باقي نمانده است و فرق مزبور تا امروز عقايد و تعاليم خود را محفوظ داشته اند. اهل سنت قرآن را طبق عقیده و مرام خود تفسير نموده و کتبي در اين زمينه تأليف کرده اند. اين تفاسير را در تألیفات پيروان مدرسه شيخ محمد عبده مي توان يافت.

الف - شيعه اثني عشري:

قرآن را طبق روبه و مذهب خود تفسير نمودند که از جمله مي توان به تفسير بيان السعاده في مقامات العباده، وآلاء الرحمن اشاره کرد.

ب - زيديه:

اگر چه فرق زيديه وجود دارند ولي تفسيروي در اين زمينه تاکنون ديده نشده.

ج - معتزله:

از معتزله در اين عصر فرقه اي که داراي کيان مشخصي باشد، چيزي شنیده نشده، فقط در بعضي تفاسير شيعه و اباضيه و مقالات بعضي محدثين به آن اشاره شده است.

-(209)-

د - اباضيه از خوارج:

آنها نيز به تناسب عقايد خود قرآن را تعبير کردند، مانند هميان الزاد الي دار المعاد.

اباضيه، طبق عقیده خود به قرآن نظر نمودند و آن را تعريف و تأويل کردند، چنانچه در رساله هاي ابي الفضائل الجرفارقاني مشاهده مي شود.

اسلام از دير باز با كيد و تزوير كساني مواجه بود كه با هر چه در توان داشتند براي انهدام اسلام كوشيدند و بهترين را هي را كه براي نيل به اين نيت پليد خود انتخاب کرده بودند، تأويل بروجود غير صحيح بود كه با مقاصد قرآن، دين، هدايت و راهنمايي مردم براي خير دنيا و آخرت منافات داشت. اسلام از روزهاي نخست با چنين افراڊي مواجه بود و در عصر جديد نيز مواجه هست. در اين عصر كساني پيدا شدند كه قرآن را موافق ميل و شهوات خود تاويل نمودند و در تفسير قرآن آراء سخيغه و پندارهاي گمراه كننده اي داخل كردند كه به قبول بعضي فريب خوردگان نزديك بود.

علت پيدايش مدرسه الحادي:

كساني كه به اين تحريكات گمراه كننده دست زدند، تحت تأثير عوامل مختلفي بودند. گروهي تصور مي كردند كه نوآوري ولو با تحريف قرآن باشد سبب شهرت و معروفيت آنان خواهد شد، لذا به قدماي مفسرين حمله کرده و همه آنها را به سفاقت و غفلت نسبت دادند. سپس در تفسير قرآن بنظر خود نظرهاي تازه آوردند.

نظرهايي كه نه بالغت قرآن مطابقت داشت و نه با اصول و مباني دين اسلام. گروه ديگر كه از علم جزاندك بهره اي نداشتند و در حد علما نرسيده بودند و باهمان دانش اندك، تصور مي كردند به حد راسخين في العلم رسيده اند و فراموش کرده بودند

-(210)-

كه دركشان در علم لغت، ضعيف و فهمشان در علم شريعت، خفيف است، لذا به كتاب خدا سر خود و بدون پاي بندي به اصول تفسير نگرستند و آنچه را كه از مغزهاي فاسد تراوش مي كند و با مقررات لغت و دين منافات دارد، گرفتند. براي افراد مطلع سطح در نخستين نظر روشن است كه سخنان آنان نه مستند به حجت است و نه متكي به دليل.

عده اي هم هستند كه براي خود را هي را كه به حقايق دين برسد انتخاب نكرده و شهد عقايد معروف و منجي را نچشيده اند، بلكه به گمراهي و ضلالت افتاده و عقايد و افكار گوناگون بر قلب و عقل آنان مسلط گشته و مي خواهند اين عقايد و افكار فاسد را با قرآن ممزوج كنند؛ لذا قرآن را طوري تفسير مي

کنند که نه عقل از آن راضی باشد و نه دین، همه اینها در قرآن کورکورانه نگاه می‌کنند و در فهم قرآن قوانین بلاغت را رعایت نمی‌نمایند. باید حقایق را برای مردم روشن کرد، و مردم را از شر این افراد خبیث و شیطان صفت برهانند. چه بسا ممکن است ترویج این افکار و هواهای نفسانی فتنه و فساد بزرگی برپا کند.

4 - رنگ ادبی، اجتماعی

امتیاز تفسیر در عصر جدید این است که به آن رنگ ادبی، اجتماعی داد به این معنا که تفسیر در این عصر راهی را پیمود که توجه مردم را از هدایت قرآن که هدف اصلی بعثت است به موضوعات دیگر نکشاند، بلکه همت بر آن گماشت که نصوص قرآنی را از عوارضی که به آن وارد کرده بودند، برهانند. لذا نخست و قبل از هر چیز مواضع دقت را در تفسیر قرآن مشخص ساخت و سپس معانی قرآن را به آنچه هدف قرآن بوده است با اسلوبی جالب و جاذب متوجه نموده و بعد از آن نص قرآن را با آنچه در جهان مربوط به سنن اجتماع و نظم و پیشرفت معنوی و مادی است تطبیق داد. اگر بپذیریم

-(211)-

که این رنگ ادبی، اجتماعی در تفسیر کار تازه ای است و ابتکار آن از مفسرین این عصر می‌باشد، می‌توان گفت که اعظم امتیاز آن را باید به مدرسه شیخ محمد عبده داد که وی و رجال این مدرسه به توسعه و رواج این نوع تفسیر قیام کردند و مردم را به آنچه سعادت دنیا و آخرت آنان در آن است هدایت نمودند. گرچه گروهی این نوع تفسیر را پسندیده ولی عده ای با آن موافقت ننمودند.

مشهور ترین کتبی که در این نوع تفسیر مشاهده شده عبارت است از:

1 - تفسیر المنار: تألیف سید محمد رشید رضا.

2 - الجواهر فی تفسیر القرآن تألیف شیخ طنطاوی.

3 - تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبد الله انصاری) از ابو الفضل رشید الدین میبیدی.

4 - تفسیر فی ظلال القرآن تألیف شهید سید قطب که در شش جلد چاپ شده است.

5 - تفسیر کابلی تألیف مولانا محمود الحسن دیوبذری.

6 - تفسیر صابونی: تألیف علامه صابونی.

7 - تفسیر المیزان: تألیف علامه طباطبایی.

8 - تفسیر نمونه: به قلم جمعی از نویسندگان حوزه علمیه قم.

9 - تفسیر محمد مصطفی مراغی و محمد عزه.

10 - التفسیر البیانی للقرآن الکریم از عائشه عبد الرحمن بنت الشاطی.

در پایان باید متذکر شد که کنفرانس وحدت اسلامی و تشویق اهل تحقیق و وحدت که از دست آوردهای نظام جمهوری اسلامی می باشد، گامی بزرگ و مؤثر در راه وحدت امت اسلامی و ایضاً حقایق قرآنی و اسلامی است. لازم است از همه

-(212)-

دست اندر کاران و برنامه ریزان این کنفرانس تقدیر و تشکر نمود که حقیر نیز به نوبه خود سپاسگزار می باشد و از خداوند متعال مسألت دارم که این امر بزرگ را موجب وحدت هر چه بیشتر امت اسلامی و تحقیقهای مفید خالی از هر گونه يك بعدی و مغرضانه نگری که منتهی به ایصال به حق گردد، بنماید.